
صلح و حقوق بشر: فرصتها و چالشهای فراسو

ارسلان قربانی*

رضا سمیبر*

دیباچه

وقوع کشتارهای دسته جمعی، تبعیضات نژادی، سیاسی و اجتماعی، فقر و گرسنگی، گسترش فساد و فحشا، مواد مخدر، قاچاق انسان و غیره نشان می‌دهد که هنوز جامعه بشری به شدت در معرض نقض اساسی حقوق بشر قرار دارد. در این راستا صیانت از کرامت انسانی نیازمند ساز و کارهای عملی برای تحقق آرمان‌های مشترک انسانی یعنی صلح و امنیت، رفع تبعیض و احترام به کرامت انسانی است. صدور اعلامیه جهانی

* دکتر ارسلان قربانی، استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت معلم است.
(ghorbani@tmu.ac.ir)

* دکتر رضا سمیبر، دانشیار دانشگاه گیلان است. (rezasimbar@hotmail.com)

پذیرش: ۱۳۸۸/۹/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۸/۲۰

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال ششم، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۸، صص ۱۵۵-۱۳۷.

حقوق بشر در دسامبر ۱۹۴۸، پیمان‌نامه‌ها و پروتکل‌های مرتبط اگر چه بیشتر با دیدگاه‌های غربی طراحی شده‌اند اما به هر حال گام‌هایی هستند که جامعه جهانی در این راه برداشته است. جهانی شدن حقوق بشر چالش‌های جدید را در ابعاد ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی فرا روی پژوهشگران و دانشگاهیان قرارداد است. ارتباط نزدیک بین نظام حقوق بشر و صلح به وسیله منشور سانفرانسیسکو به رسمیت شناخته شده است. در مقدمه منشور اعلام گردیده است: ما مردم ملل متحد تصمیم گرفته‌ایم که نسل‌های آتی را از بلای جنگ نجات دهیم و ایمان مجدد خود را به حقوق بشر تأکید نماییم. در ماده ۵۵ اضافه شده است: از آنجایی که ایجاد شرایط ثبات و رفاه لازمه روابط صلح‌آمیز میان ملت‌هاست، سازمان ملل متحد باید در تحقق شرایط پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و توسعه همزمان با احترام جهانی به رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی اهتمام ورزد.

در تحلیل اسناد بین‌المللی حقوق بشر الزام جامعه بین‌المللی مبتنی بر تجربیات دهشتناک جنگ دوم جهانی موضوع احترام به حقوق بشر اساس صلح می‌باشد، مورد تأکید قرار می‌گیرد. در همین راستا عبارت "شناخت ارزش ذاتی و حقوق مساوی و جدانشدنی تمام اعضا خانواده بشری بنیاد آزادی، عدالت و صلح در جهان است" در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر سال ۱۹۴۸ به صورت یک قاعده آورده شده و در مقدمه پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و در مقدمه پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سال ۱۹۶۶ نیز تکرار شده است. در بسیاری دیگر از اسناد بین‌المللی تأکید می‌شود که نقض حقوق بشر به ویژه تبعیض نژادی و یا آپارتاید می‌تواند صلح را مختل و امنیت بین‌المللی را تهدید نماید. بیانیه کنفرانس تهران در زمینه حقوق بشر (۱۹۶۸) بر ارتباط مستقیم میان صلح و حقوق بشر تأکید نموده و مقرر می‌دارد که صلح و عدالت از شناخت کامل حقوق بشر و آزادی‌های اساسی جدا نشدنی می‌باشند. فقدان و بحران صلح اعم از ملی یا بین‌المللی برخوردار بشر را به طور کلی و یا جزئی به مخاطره می‌اندازد. البته به نظر می‌رسد حتی در یک دنیای

متشکل از دولت‌های ملی مستقل احترام به حقوق بشر لزوماً منجر به صلح نمی‌گردد. با تلاش‌های انجام شده، برداشت صلح مثبت توسط سازمان ملل متحد نه تنها به مفهوم فقدان جنگ است، بلکه نیل به عدالت اجتماعی و فرصت‌های برابر نیز در آن تاکید می‌شود. بنابراین، صلح مثبت نه تنها به معنای آزادی از سرکوب و استبداد است بلکه به معنای تامین توسعه و همکاری بین‌المللی نیز می‌باشد. پایان جنگ سرد و برخوردهای عقیدتی مبتنی بر نظام آن، موج دموکراسی‌سازی و سقوط رژیم‌های خودکامه و تمامیت خواه در بسیاری از قسمتهای دنیا باعث شده تا دموکراسی نیز در ابعاد جدید حقوق بشر مورد تاکید قرار گیرد. کنفرانس جهانی وین در زمینه حقوق بشر در ماه ژوئن ۱۹۹۳ تشکیل گردید تا ارتباط بین صلح و دموکراسی و توسعه را مورد تاکید قرار دهد. اعلامیه وین و برنامه عمل مصوب این کنفرانس در مقدمه خود برآر‌و‌های تمام ملت‌ها برای ایجاد یک نظام بین‌الملل مبتنی بر ترویج و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان، احترام به اصول حقوق برابر و خود مختاری ملت‌ها، همچنین احترام به صلح، دموکراسی، عدالت، برابری، حاکمیت قانون، تکثیرگرایی، توسعه، معیارهای بهتر زندگی و همبستگی صحبت می‌نماید.

افزایش تنش‌های قومی پس از دهه ۹۰ میلادی بر وابستگی متقابل بین رعایت حقوق بشر، دموکراسی مشارکتی و صلح تاکید می‌کند، نقض جمعی و آشکار حقوق بشر، تبعیض علیه اقلیت‌ها و دیگر گروه‌های آسیب پذیر، نژاد پرستی، تنفر از خارجی‌ان و ملت‌گرایی قومی از عوامل عمده درگیری‌هایی بوده‌اند که جامعه بین‌المللی به تلخی آنها را تجربه کرده است. این موضوعات از دغدغه‌های سازمان ملل متحد نیز بوده است و به همین دلیل ترویج و احترام به حقوق بشر نیز از عوامل اصلی حفظ و ایجاد صلح دیده می‌شود. حفظ صلح و ایجاد صلح پس از دوران درگیری، همچنین موافقتنامه‌های صلح امضا شده توسط طرف‌های درگیر داخلی از جمله اقداماتی هستند که با هدف حفاظت و تقویت حقوق بشر پی‌گیری می‌شوند. در این راستا انجام انتخاب آزاد و ایجاد نهادهای دموکراتیک به همراه یکدیگر به درستی به عنوان یک تصمیم مهم

تحقق صلح دیده می‌شوند. در بین اصول و اهداف اعلامیه کپنهاک در زمینه توسعه اجتماعی ۱۹۹۵، ترویج احترام جهانی جهت رعایت و حمایت از تمامی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان، شامل حق توسعه به طور مشخص توضیح داده شده است.

تاثیرگزاری‌ها و تاثیرپذیری‌های متقابل صلح و حقوق بشر

حقوق بشر و صلح دو مفهوم وابسته به یکدیگر هستند و در جوامع مختلف نیز در مقام عمل هرکدام می‌توانند تمهید کننده برای تحقق آن دیگری باشند. به عبارت در جامعه‌ای که نقض حقوق بشر به طور گسترده دیده می‌شود و مبانی حقوق بشر در نسل‌های مختلف آن اعم از حقوق مدنی و سیاسی، حقوق اقتصادی و اجتماعی و حقوق محیط زیست و توسعه پایدار مورد لحاظ و رعایت قرار نمی‌گیرد. آن جامعه با آسیب‌پذیری‌های مختلفی مواجه خواهد شد که یکی از برجسته‌ترین آنها به خطر افتادن صلح، ثبات و امنیت در آن جامعه خواهد بود. چنین جوامعی عمدتاً درگیر تنش‌ها و برخوردهای گوناگونی هستند که هدف اولیه آنها تامین و تحقق صلح منفی است و در این مقطع برنامه‌ریزی برای حرکت به سمت صلح مثبت بی‌معنا می‌باشد. صلح منفی تلاش برای زدودن اختلافات و برخوردهاست و به عبارت دیگر غایت و هدف جنگ زدایی می‌باشد درحالی‌که در صلح مثبت حرکت جامعه به سمت گسترش عدالت، برابری و همکاری‌های مستقل می‌باشد.

درعین حال باید توجه داشت که حقوق نیز به دوگروه حقوق مثبت و منفی تقسیم می‌شوند. حقوق منفی آن دسته از حقوقی هستند که دولت‌ها باید از آن کنار بکشند، مانند حق حیات، حق آزادی بیان، حق آزادی اندیشه و آیین، حق تجمعات، حق آزادی مسکن، حق آزادی، آموزش و پرورش. در این گروه از حقوق دولت‌ها حتی المقدور نباید دخالت کنند و براساس مبانی حقوق بشر باید مردم را به خود واگذارند که در این دسته از حقوق آزادانه فعالیت کنند، خود تصمیم بگیرند و مسیر خود را در زندگی

انتخاب کنند. اینها همان حقوق منفی هستند که نسل اول حقوق بشر یا حقوق مدنی و سیاسی را به وجود آورده‌اند. حال گروه دوم حقوق که مثبت نامیده می‌شوند آن دسته از حقوق هستند که مشارکت فعالانه دولت را طلب می‌کند و نمی‌خواهد که دولت منزوی شود. انزوا تنها برای حقوق منفی است در حالیکه در حقوق مثبت مشارکت فعالانه دولت مطالبه می‌شود مانند حق کار، حق داشتن مسکن و حق مالکیت. آن دسته از حقوق نسل دوم حقوق بشر که حقوق اقتصادی و اجتماعی نامیده می‌شوند با این اندیشه به ایجاد دولت رفاه منتهی می‌شوند. اندیشه‌ای که در آن دولت نقش رابین هود را بازی می‌کند از ثروتمندان می‌گیرد و به فقرا می‌دهد.

حال با ارائه این تقسیم‌بندی از حقوق بشر بهتر می‌توان ارتباط آن را با صلح توضیح داد. صلح و حقوق بشر می‌تواند به طور همزمان مورد بررسی قرار گیرد. آیا تقدم و برتری نسبت به هر کدام از اینها وجود دارد یا به عبارت دیگر آیا حقوق بشر به صلح برتری دارد یا بر عکس؟ آیا حقوق بشر می‌تواند بدون صلح متحقق شود و یا اینکه آیا صلح بدون حقوق بشر دارای معناست. اما درعین حال باید دید که صلح برای چه کسانی مدنظر است. چرا که همواره صلح یک مفهوم نسبی است و صلح برای عده‌ای به معنای جنگ برای عده‌ای دیگر است و بر عکس مانند مفاهیم امنیت که در آن امنیت برای عده‌ای به معنای ناامنی و بی‌ثباتی برای عده دیگری می‌باشد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت اگر حقوق بشر جزئی از صلح باشد صلح بدون حقوق بشر کم ارزشتر است و یا اینکه اصلاً صلح نیست. (Marks, 1980, 339-40) در این مجموعه عمدتاً غرب طرفدار حقوق بشر با اولویت نسل اول یعنی حقوق مدنی و سیاسی است. شرق طرفدار اولویت صلح و جنوب طرفدار توسعه است.

رژیمهای اقتدارگرای جهان سوم دارای گرایشهای مشابهی نسبت به تقدم صلح هستند و نسبت به موضوعات حقوق بشر موضعی بدبینانه اتخاذ کردند. برای بسیاری از اینان صلح و حقوق بشر نه تنها در درجه دوم نبوده بلکه اموری بوده‌اند که وجود داشته‌اند. بسیاری از رژیمهای کمونیستی در بلوک شرق در این دسته‌بندی قرار

می‌گیرند اما پس از فروپاشی نظام کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی پذیرش صریح و یا غیرصریح حقوق بشر و صلح به عنوان یک ارزش توسط مناطق آشوب زده بلوک شرق سابق به آزمون جدی گذاشته شده است. در شرایط حوزه بالکان ایده ملیت خواهی اساس صلح را به مخاطره انداخت و پس از آن جامعه جهانی شاهد نقض فاحش حقوق بشر بوده است. در این شرایط حق عالی عبارتست از حق خود مختاری که نهایتاً به ایجاد دولت مستقل و خود مختاری منتهی شود و تنها در سایه این دولت است که افراد متعلق به قوم ملی می‌توانند ادعای حقوق نمایند و مجبورند تا زمانی که اهداف نهایی حاکمیت کامل و امنیت حاصل شود تحمل کنند. در چنین شرایطی و در چنین مناطقی بسیاری از فعالین و صاحب‌نظران در اماکن عمومی و حتی در نشریات علمی و دانشگاهی بدون تعارف و آشکارا صلح را به عنوان یک ارزش مردود قلمداد می‌کنند و حتی آن را به عنوان ترس و سستی به باد استهزا می‌گیرند. (Bojars, 1992:331)

در همین راستا ایده حقوق بشر نیز به عنوان ایده برانداز دولت نوین ملی زیر سوال می‌رود. پس از تشکیل ملت-کشور مستقل هیچ حقی نمی‌تواند بدون هماهنگی دولت شکل بگیرد. با توجه به وجود چنین دیدگاه‌هایی مردود دانستن دو مفهوم صلح و حقوق به صورت مبحث بی معنا در خواهد آمد. بنابر این، باید تاکید کرد که بحث بین رابطه و کنش و واکنش متقابل صلح و حقوق بشر تنها برای کسانی دارای معنا و مفهوم است که هر دو ارزش را بدون ارتباط با ترتیب اهمیت و اولویت آن به رسمیت می‌شناسد و یا حداقل یکی از این دسته ارزشها را قبول دارد.

نظام ارزشی حقوق بشر

مجموعه ارزشهای حقوق بشر به عنوان مجموعه‌ای سودمند از ارزشها مطرح می‌شوند ارزشهایی که به نوبه خود می‌تواند تامین کننده ارزشهای عمیق‌تر و اساسی‌تری شود. ایده حقوق بشر بدین مفهوم است که به هر انسانی مجموعه‌ای از حقوق ذاتی، اعطا شده است. بنابر این، حقوق توسط دولت‌ها داده نشده است که توسط آنها سلب گردد.

این حق به خودی خود ارزش است. (Lopatka,1980:362) به ویژه در دوران قبل از حقوق بشر یعنی هنگامی که این حق واقعاً ناشناخته بود. در این معنا حقوق بشر به عنوان یک ارزش گرانقدر در منشور ملل متحد ظاهر شده است. منشور بدون بیان محتوای مبانی حقوق بشر، تنها به برابری انسانها، صرفنظر از نژاد، جنس، زبان و دین اشاره می‌کند. به جز موارد حقوق بشر که از قبل در حقوق بین‌الملل معمول وجود داشت مقررات منشور سازمان ملل متحد بر مجموعه‌ای منسجم از حقوق و آزادی‌های مورد احترام و مورد توافق دلالت می‌کرد. ارزشهایی که باید از آنها حمایت به عمل آورده می‌شد. فهرست اولیه موجود در اعلامیه جهانی حقوق بشر بیشتر مدیون سنتها، بیانیه‌ها، اعلامیه‌ها، قوانین اساسی و قوانین کشورهای گوناگون در طول قرن گذشته بود. این اعتقاد وجود داشت که این مجموعه مفاهیم اصلی حقوق بشر را ارایه می‌کنند. این مرحله یعنی پس از جنگ دوم جهانی تصمیم گرفته شد که سازمان ملل متحد به عنوان اختلاف کشورهایایی که علیه دولتهای محور دفاع نمودند آن را به طور جهانی ترویج و حتی تحصیل نماید. البته در این مجموعه مواردی از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز وجود داشت که اندیشه‌های سوسیالیستی را منعکس می‌نمود و رسماً توسط کشورهای سوسیالیستی ارایه شد. (Humphery,1984:11).

پس از تصویب و طرح سند مربوط به حقوق مدنی و سیاسی یا نسل اول حقوق بشر توسط سازمان ملل متحد معلوم شد که توافق جمعی جهانی در زمینه بشر کافی نبود و بحث روی بسیاری از ارزشها و اهمیت آنها باید دوباره مطرح شوند. فضای خصومت آمیز و بحرانی دوران جنگ سرد و خیزش جنبشهای ضداستعماری و ایجاد کشورهای تازه استقلال یافته در این راستا نهایتاً در سال ۱۹۶۶ به شگل‌گیری دو پیمان‌نامه عمومی حقوق بشر یعنی پیمان‌نامه بین‌المللی در زمینه حقوق مدنی و سیاسی و پیمان‌نامه بین‌المللی در زمینه حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی درآمد. روندی که از سال ۱۹۴۸ شروع شد و در سال ۱۹۶۶ به نتیجه رسید. در حوزه حقوق مدنی و سیاسی برخی از ارزشها رد می‌شد مانند دارایی خصوص در ماده ۱۷ اعلامیه درحالی‌که

برخی دیگر در معرض شبهه تردید جدی قرار می‌گرفتند مانند حقوق شهروندی و جنبش بین‌المللی. مواد ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ اعلامیه، پیمان‌نامه دوم یعنی پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی توسط تعدادی از کشورهای غربی که تصمیم نداشتند در آن زمان به آن ملحق شوند جداگانه مطرح شد.

پس از شکل‌گیری این دو پیمان‌نامه باز تلاشهای جدی برای به رسمیت شناختن ارزشهای جدید به عنوان موارد حقوق بشر ادامه یافت و با تلاشهای مستمر حقوق همبستگی با نسل سوم حقوق بشر نیز به رسمیت شناخته شد. (Donnelly, 1985:475). در این راستا تعداد زیادی از ارزشها به عنوان کاندیداهای حقوق فهرست شدند که در بین آنها توسعه، محیط زیست، غذا، ارتباطات و صلح نیز قرار داشتند. بنابراین، توسعه و تکامل حقوق بشر مطمئناً فرآیندی پویا و بی پایان خواهد بود و نه تنها حقوق به رسمیت شناخته شده مورد تجدید نظرهای مختلف قرار خواهند گرفت بلکه غنی و گسترده نیز خواهند شد. به محض اینکه جامعه بین‌الملل به توافق لازم در زمینه مبانی حقوق جدید برسد، می‌تواند برای آنها اسناد حقوق بشری صادر نموده از آنها حمایت به عمل آورد و آنها را به فهرست اضافه کند.

صلح به عنوان تامین کننده حقوق جمعی

حق صلح به عنوان حقی که در راستای حقوق بشر قرار می‌گیرد به طور رسمی از طریق اعلامیه حقوق مردم برای صلح مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۲ نوامبر ۱۹۴۸ اعلام شد. در این راستا مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۲ نوامبر ۱۹۴۸ اعلام کرد که حفظ زندگی صلح‌آمیز برای افراد یک وظیفه مقدس برای همه ملت‌ها و کشورهای قلمداد می‌شود. این در حالی است که تاکید می‌شود مردم کره زمین حق مقدسی را برای دستیابی به صلح دارند و حفظ حقوق مردم برای تامین صلح و ترویج اجرای آن برای هر کشوری تعهد بنیادین ایجاد می‌کند. (Alston, 1982:307) قابل ذکر است که در زمینه حق صلح موضوع عمده‌تاً از دوران قبل از ۱۹۸۹ وجود داشته است.

البته طرفداران این حق در اعلامیه مصوب مجمع عمومی حمایت‌های زیادی را نمی‌دیدند. به نظر می‌رسید که این اعلامیه بسیار پرشتاب و بدون مطالعات چندانی توسط کمیته تصویب شده بود. در زمینه موضوع دارنده حق، از اعلامیه استنباط اعلام حق جمعی شبیه حق ملت‌ها برای خود مختاری می‌شود. با بررسی دقیق‌تر حق، جمعی و مضاعف است. یعنی حق ملت‌ها در شکل جمعی، حق تمامی نوع بشر و حق جمعی جمعیت دنیا است. رجوع به واژه کره زمین و استفاده هماهنگ از واژه جمعی بیان‌کننده این است که این حق به عنوان حقی است که می‌تواند نه تنها توسط یک ملت بلکه توسط کلیه ملت‌ها ادعا شود.

در زمینه ماهیت قانونی حق صلح در نگارش قسمت اول اعلامیه ابهام وجود دارد چرا که به نظر می‌رسد این حق از حقوق قابل طرح در دادگاه نیست بلکه صرفاً یک "حق مقدس" است و اشاره به اجرای آن، حتی در مورد ساز و کارهای مرتبط با ممنوعیت‌های سنتی استفاده از زور در روابط بین‌الملل نشده است. (فصل ۷ منشور ملل متحد) عده‌ای فکر می‌کردند که این زبان مبهم اما خوشایند از لحاظ سیاسی نشان می‌داد که اعلامیه تلاشی است تبلیغاتی از جانب اتحاد جماهیر شوروی سابق تا خود را به عنوان یک کشور و بازیگر مهم و نقش‌آفرین در زمینه صلح و امنیت بین‌المللی نشان دهد. طرفداری کشورهای جهان سومی نیز عموماً به دلیل تمایل آنها برای طرفداری از تمام پیشنهادهای بود که در زمره حقوق جمع نسل سوم حقوق بشر قرار می‌گرفت. رژیم‌های توتالیتار نیز به یک دلیل دیگر در این میان قرار می‌گرفتند چرا که حقوق "بد" تعریف شده "مردم" یا "بشر" به سادگی در ردیف حق دولتی قرار می‌گرفت. رژیم همان دولت نماینده آن در جامعه بین‌المللی می‌شد و به این ترتیب و به راحتی دارنده حق در برابر سایر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی می‌شد. اینگونه بود که به ظاهر به نظر می‌رسید دارندگان قدرت به نفع حقوق بشر عمل می‌نمایند اما در مقام عمل نقض‌کننده فاحش حقوق بشر فردی در صحنه‌های ملی و داخلی بودند. (Nzoukeu, 1991:376) سرانجام باید تاکید شود که حق صلح تنها یک حق جمعی تلقی می‌شد بدون

اینکه توجهی به مفهوم احتمالی آن در شرایط حقوق بشر فردی شود. بیان اعلامیه اگر چه بیان جذابی است و می‌تواند تمهید کننده راه برای پیشرفتهای بیشتری باشد، اما فاقد یک بیان حقوقی و صرفنظر از اینکه از لحاظ قانونی مسئله دار است اصلاً روشن نیست چگونه می‌توان از آن برای تحصیل و حفظ صلح استفاده کرد.

حقوق فردی تمهید کننده تحقق و ارتقای صلح

با توجه به ارزیابی و کاربرد حقوق جمعی صلح و با تکیه به نکاتی که اشاره شد در این راستا باید به صلح از روزنه حقوق فردی نگریست و امیدوار بود که صلح به عنوان یک ارزش مورد تاکید قرار گیرد. به عبارت دیگر می‌توان از حقوق فردی به سمت صلح حرکت کرد. این حقوق عمدتاً شامل حقوق منفی است مانند حق آزادی بیان، حق آزادی اندیشه و آیین و حق آزادی رفت و آمد حق انتخاب مسکن و غیره که به افراد امکان می‌دهد که علیه شیوه‌های خشونت‌آمیز حل مسایل بین‌المللی و برخوردهای داخلی اقدام نمایند و حتی تصمیم گیرندگان و قدرتمندان جامعه را مورد نظارت قرار دهند. یکی از بارزترین حقوقی که علیه خشونت سازمان یافته و جنگ هدف گرفته شده است، مربوط به مخالفت آگاهانه با خدمت اجباری نظام وظیفه است و کم کم این تمایل در سطح جهانی شکل می‌گیرد که توافقی جمعی رو به افزایش وجود دارد که افراد می‌توانند از شرکت در تدارکات مربوط به برخورد مسلحانه به عنوان حقوق فردی خود امتناع ورزند.

اما در مقابل مقاومت زیادی برای منع گسترش دایره افرادی که مشمول شرکت در برخورد مسلحانه می‌شوند وجود دارد. پیمان‌نامه حقوق کودکان مصوب ۲۰ نوامبر ۱۹۸۹ به کشورها اجازه می‌دهد که کلیه افراد بالاتر از ۱۵ سال را برای خدمت نظام به استخدام در آورند (بند ۳ ماده ۳۸) تنها از کشورها تقاضا شده که تمام اقدامات عملی را انجام دهند تا افراد کمتر از ۱۵ سال در برخوردهای مسلحانه خصمانه شرکت نداشته باشند. (بند ۲ ماده ۳۸) امروزه در عهدنامه‌ها و مقاله‌های بین‌المللی حقوق بشر

تقدم اصولی بر روی حفظ منافع ملت - کشورهاست در همین راستاست که به موجب مقاله نامه‌های حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی، آزادی بیان می‌تواند از طریق قانون‌های ملی محدود شود. ایجاد این محدودیتها عمدتاً به بهانه جلوگیری از بی‌نظمی و جنایت، بهداشت و اخلاقیات، شهرت، حقوق دیگران، جلوگیری از افشای اطلاعاتی و یا حفظ اقتدار قوه قضائیه صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر به بهانه حفظ منافع ملی و امنیت ملی در خیلی از کشورها به تحدید حقوق بشر می‌پردازند.

پیوندهای صلح و حقوق بشر

اگر صلح و حقوق بشر به عنوان ارزش پذیرفته شوند می‌توان آنها را در ارتباط با یکدیگر بهتر توضیح داد. در اینجا بحث بر روی این نیست که کدام یک از ارزشهای صلح یا حقوق بشر بر یکدیگر دارای رجحان یا برتری هستند بلکه عمده بحث در اینجاست که چگونه این دو بر یکدیگر اثرگذار می‌باشند. به عبارت دیگر موضوع مربوط به تاثیرگذارها و تاثیرپذیرهای متقابل حقوق بشر، صلح و بالعکس است. صلح منفی به معنای عدم وقوع جنگ به عنوان ارزش جهانی قبل از حقوق بشر از لحاظ بین‌المللی به رسمیت شناخته شد. در مدل سنتی حقوق بین‌الملل قرن بیستم و نسل‌های مربوط به سازمانهای بین‌المللی پس از جنگ اول جهانی بر این ایده تکیه می‌نمودند که جامعه بین‌الملل استحقاق دارد تا علیه کشورهایی که ممنوعیت تجاوز و یا حداقل درگیری در جنگهای نامنظم را نقض می‌نمودند، اقدام نماید ولی جالب این بود که این حق نمی‌توانست در مورد آنهایی که حقوق بشر شهروندان و اتباع خود را نقض می‌کردند اعمال شود. (Farer and Gaer, 1993:241) از آنجایی که طبیعی بود که تفکر دیپلماتیک سنتی به اقدامات حقوق بشری و منتهی شدن آن به صلح متعهد بوده است.

بنابر ماده ۵۵ منشور سازمان ملل متحد اقدام جهانی به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی و رعایت آن وسیله‌ای است برای ایجاد شرایط ثبات و رفاه که برای روابط "صلح آمیز" و دوستانه بین ملتها و ملیتها لازم محسوب می‌شود. در اعلامیه جهانی

حقوق بشر در مقدمه و در ابتدا بر عدالت، کرامت و ارزش نوع بشر و تعهد مجمع عمومی برای تحقق آزادی، عدالت و صلح در جهان تاکید می‌شود. همین تأکیدات مشابه قسمت‌های اول و مقدمه دو پیمان‌نامه حقوق بشری سازمان ملل متحد دیده می‌شود. در اعلامیه نهایی هلسینکی در اول ماه اوت سال ۱۹۷۵ کشورهای شرکت کننده بر اهمیت جهانی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی تاکید کردند و ادعا می‌کنند که احترام به این حقوق و آزادی‌ها عاملی ضروری برای تامین صلح، عدالت و رفاه است که تعیین کننده توسعه روابط دوستانه و همکاری بین خود و تمام کشورهاست. از این دیدگاه رعایت حقوق بشر اقدامی احتیاطی و پیشگیرانه است و ظاهراً به جلوگیری از برخورد مسلحانه و حفظ صلح کمک می‌نماید. البته این دیدگاه به طور گسترده‌ای بین سازمانهای بین‌المللی، دولتی و غیردولتی نیز مشترک است. این دیدگاه به تقویت حمایت بین‌المللی از حقوق بشر کمک نموده است.

انگیزه چنین دیدگاه‌ها و تفکراتی به ویژه در ساختار سازمان ملل متحد ناشی از تجربیات قبلی به ویژه قبل از جنگ دوم جهانی است. متجاوزین جنگ دوم جهانی آن دسته از رژیمها و کشورهایی بودند که با اندیشه‌های فاشیستی و ضد انسانی به دنبال تجاوز به حریم حقوق فردی و بشری بودند و در این راستا هم کارنامه‌ای سیاه از خود برجای گذاشتند. مطالعه و ارزیابی این رویدادها نشان می‌داد که سرکوب در خانه و نقض گسترده حقوق بشری شهروندان در سطح ملی تمهید کننده راه برای استفاده از شیوه‌های خشونت آمیز در پیشبرد منافع ملی و بستر جنگ و تجاوز است. نمونه‌های بارز تاریخی نشان می‌دهد که رژیمهای سرکوبگر به دلیل ترس از بی ثباتی داخلی از درگیریها و برخوردهای بین‌المللی اجتناب می‌کنند. مثلاً رژیم فرانکو در اسپانیا یا استالین در شوروی در اوج سرکوب و ترور داخلی ناامیدانه تلاش می‌کردند تا از برخوردهای بین‌المللی تا سال ۱۹۴۱ اجتناب ورزند. تلاش آنها این بود که بتوانند به عنوان عضو غیر قابل اعتمادی از ائتلاف دموکراسی و موافق حقوق بشر در سال ۱۹۴۵ قلمداد شوند اگر چه دموکراسی‌هایی که به حقوق انسانی شهروندان خود احترام

می‌گذارند به تکرار دیده شده که به جنگ متوسل شده‌اند مانند فرانسه و انگلیس استعماری و یا آمریکا در رخدادهای مستعمره‌گرایی علیه اسپانیا و غیره. اما به هر حال براساس ملاحظات و ارزیابی‌های انجام شده دیده شده که دموکراسی‌ها به ندرت علیه هم وارد جنگ می‌شوند. (Doyle, 1983: pp.13-7)

اینکه جوامع «آزاد» کمتر مستعد خشونت بین‌المللی هستند در معرض انتقادهای زیادی بوده است. اینکه امروزه بسیار دشوار است که تعیین کنیم چه کشوری دموکراتیک یا غیردموکراتیک است: جنگهای مستعمراتی چگونه شکل گرفتند؟ مسبب آنها که بود؟ آیا انگلستان قرن نوزدهم مدافع اصول حقوق بشر بود؟ اگر اینطور بود آیا کشورهای قدرت طلب قبل از دوران استعمار در آفریقا طبق معیارهای آفریقایی معاصر دموکراسی بودند؟ این سوالات نشان می‌دهد که چرا اثبات گرایان از مطالعه دموکراسی و احترام به حقوق بشر به عنوان عواملی که بر درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی تاثیرگذار است اجتناب می‌ورزند. بحث دیگر درباره این فرضیه که فقدان حقوق بشر صلح را به خطر می‌اندازد این است که محرومیت مداوم از حقوق بشر منجر به شورش و بروز خشونتهای داخلی شده و احتمال وقوع تنازعات بین‌المللی را افزایش می‌دهد. (Cohen, 1988: 91-3) این موضوع همچنین در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز انعکاس یافت: ضروری است، برای اینکه بشر ناچار به توسل به شورش علیه ظلم و سرکوب به عنوان آخرین راه حل نباشد بهتر است حقوق بشر از طریق حکومت قانون حفظ گردد. در اقدامات بعدی سازمان ملل، حق شورش عمدتاً با حق خود مختاری ملت‌ها مرتبط بود. قطعنامه مجمع عمومی به حقوق اساسی بشر برای مبارزه به منظور خود مختاری مردم تحت تسلط مستعمراتی و خارجی اشاره و عنوان نمود: "مبارزه ملت‌های تحت سلطه مستعمراتی و بیگانه و رژیم‌های نژاد پرست برای اجرای حقوق خود در زمینه خود مختاری و استقلال، قانونی است و با اصول حقوق بین‌المللی هماهنگی کامل دارد". (General Assembly, 1973).

باید گفت که این دیدگاه و تاکید بر روی نقض حقوق بشر نشان می‌دهد که

چگونه مسایل داخلی می‌تواند صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره بیندازد. در همین راستاست که تاکید می‌شود شورشیان داخلی تحت سرکوب استحقاق دریافت کمکهای بین‌المللی را دارند. آن دسته از کشورهای خارجی که به آنها کمک می‌نمایند نقض کننده حقوق بین‌الملل نمی‌باشند. البته اگر بتوان این موضوع را از حق خود مختاری جدا کرد، جامعه بین‌المللی حق دارد علیه کشورهایی که به طور فاحش حقوق بشر را نقض می‌کنند وارد عمل شود مضافاً اینکه به کمک قربانیان شورشها بپردازد. همه این موضوعات نشان می‌دهد که چگونه حتی اگر موضوعات بین‌المللی و سیاست خارجی وجود نداشته باشد باز هم امکان وقوع تنازعات بین‌الملل وجود دارد. موارد مختلف نقض حقوق بشر راه را برای مداخلات و کمکهای بشر دوستانه هموار می‌کند. خیلی از نظامهای سرکوبگر و ناقص حقوق بشر نهایتاً با مداخله خارجی یا شکست در تنازعات بین‌المللی سقوط کرده‌اند. به عنوان نمونه سقوط نهایی عیدی امین در اوگاندا پس از مداخله تانزانیا در همین راستا قرار می‌گیرد. کشورهای دخالت کننده اغلب با انگیزه‌های گوناگون و عمدتاً با ادعاهای بشر دوستانه وارد عمل شده‌اند البته در اینجا ما وارد بحث مربوط به تفکیک و تشخیص انگیزه‌های آنها نمی‌شویم.

دخالت کشورها در امور مربوط به نقض حقوق بشر در سایر کشورها مسایلی را درباره حاکمیت ملی و اصل عدم مداخله به وجود می‌آورد. با توجه به نظام وستفالی در سیاست بین‌الملل اصل منافع ملل و حاکمیت ملی کشورهاست و آنها هم چندان تمایلی به مداخله در امور حقوق بشری سایر کشورها ندارند. سوابق فعالیت سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای بین‌المللی حقوق بشری به اضافه عهدنامه‌های گوناگون حقوق بشری نشان می‌دهد که کشورها به طور انفرادی بی‌نهایت برای استفاده از فرصتهای موجود برای اقدام علیه کشورها در زمینه حقوق بشر تمایل چندانی نداشته‌اند. کمیته غیرسیاسی حقوق بشر که سالها از فعالیت آن می‌گذرد حتی یک نامه از یک کشور طرف پیماننامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی دریافت ننموده که طی آن ادعا شود کشور دیگری تعهدات خود را ناشی از ماده ۴۱ اجرا نمی‌نمایند. دلیل امتناع کشورها فقط ترس از

برخوردهای نظامی نیست بلکه آنها به منافع مختلف سیاسی و اقتصادی نیز می‌اندیشند. البته در اینجا تاکید بر یک نکته ضروری است و آن اینکه کشورهای دموکراتیک که در داخل مشروعیت داشته باشند به این معنا نیست که در خارج از مرزهای خود به جنگ و نقض صلح بین‌المللی نپردازند. با توجه به نظام وستفالی دولتها اکثراً و گاه منحصراً در راستای تامین منافع ملی و مردم خود عمل می‌کنند. بنابراین، هرگونه تجاوز به دیگران و استفاده از زور در بعد بین‌المللی نیز با توجه به توجیه حفظ منافع ملی آنان به آسانی میسر می‌گردد. بنابراین، در جامعه‌ای که اکثریت شهروندان آن معتقد باشند که از لحاظ دموکراسی آزاد از نظر حقوق بشر محترم شمرده شده‌اند می‌توانند از به جنگ رفتن به عنوان هدفی که تصور کنند برای جامعه به طور کلی مفید است حمایت به عمل آورند. این درحالی است که احترام به حقوق بشر می‌تواند به عنوان یک ارزش ملی نیز مورد توجه قرار گیرد. این موضوع در سالهای اخیر به دفعات گوناگون ثابت شده در جوامعی که بر آنها ملیت‌گرایی حاکم است حقوق بشر و دموکراسی صرفاً برای افراد ملت آنها معنا پیدا می‌کند و این ارزشها در خارج از آن جوامع تقریباً بی‌معنا هستند. در خیلی از همین کشورها حقوق اقلیت‌ها پایمال می‌شود چرا که آنها خارجی به حساب آمده و جزیی اصلی از پیکره جامعه سیاسی محسوب نمی‌شوند. به عبارت دیگر شهروندان یک کشور برتر به شهروندانی با موقعیت بالاتر اجتماعی در مقایسه با گروههای دیگر قومی تلقی می‌شوند. در چنین شرایطی است که حقوق بشر و دموکراسی صرفاً در درون مرزهای ملی و به شکل بسته و محدود رعایت می‌شود.

حقوق بشر و صلح

گفته می‌شود هیچ صلحی بدون حقوق بشر حاصل نخواهد شد. به عبارت دیگر حقوق بشر شرط جدا نشدنی صلح است و مفهوم آن این است که ارزش جداگانه صلح بدون تامین ارزش جداگانه حقوق بشر دست‌یافتنی نیست. در تفکر رسمی کشورها و سازمانهای بین‌المللی دولتی، عقیده برابری صلح با حقوق بشر وجود نداشت بلکه تاکید

این بود که صلح بدون حقوق بشر حتی اگر نامطمئن‌تر و کم ارزش‌تر باشد کماکان صلح است اما در کنفرانس عمومی یونسکو سعی شد تا از این تعبیر در صلح استفاده شود که صلح نمی‌تواند فقط شامل عدم وجود برخورد مسلحانه باشد. بلکه عمدتاً بر فرایندی از پیشرفت، عدالت و احترام متقابل بین ملت‌ها دلالت دارد. صلحی که بر بی‌عدالتی و نقض حقوق بشر بنا شود نمی‌تواند دوام یابد و حتماً به خشونت و جنگ منجر خواهد شد (UNESCO, 1974). در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ دیدگاه برتری صلح، مسایل حقوق بشر را تحت الشعاع قرار داد که در نهایت منجر به صدور اعلامیه حق ملت‌ها برای دستیابی به صلح شد. از لحاظ سیاسی علت این موضوع حضور پر رنگ کشورهای جهان سوم و غیرمتعهد بود. لذا مفهوم صلح به معنای بین‌المللی اما منفی خود یعنی عدم جنگ بازگشت کرد. در دنیای سیاست، امنیت کشورها با امنیت رژیم‌ها برابر شناخته می‌شد و به عنوان مهمترین دغدغه مورد توجه قرار می‌گرفت.

حال می‌توان پرسید آیا صلح منجر به احترام و بهره‌مندی از حقوق بشر می‌شود آیا می‌توان از حقوق بشر بدون صلح بهره‌مند شد. باید گفت در مهم‌ترین اسناد بین‌المللی حقوق بشر احترام‌گذاری به حقوق بشر مرتبط به شرایط صلح نمی‌شود. حقوق بین‌الملل مربوط به برخورد مسلحانه (جنگ) قبل از حقوق مربوط به حقوق بشر تدوین گردید. این راهبرد بر این فرضیه متکی بود که حقوق فردی باید به ویژه در برخوردهای مسلحانه مورد حمایت قرار گیرد. در حالیکه جنگ وسیله‌ای مشروع برای پیشبرد منافع ملی و حل اختلافات بین‌المللی نیز مد نظر قرار گیرد. در همین راستا فقدان صلح اعم از بین‌المللی و بعداً داخلی تهدیدی برای بهره‌مندی از حقوق بشر است. بدیهی است که در طی وضعیتی که ویژگی آن خشونت و قسمت عمده آن قانون است احتمال لطمه دیدن حقوق بشر فردی بسیار زیاد است. در موارد مربوط به حقوق بشر تلاش می‌شود خساراتی که تنازعات مسلحانه بر بهره‌مندی از حقوق بشر وارد می‌سازد محدود گردد. برخی از موارد حقوق به طور مطلق مورد حمایت قرار می‌گیرد طبق ماده ۲ بند ۴ پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حقوقی که کاملاً مورد

حمایت قرار می‌گیرند عبارتند از حق حیات، ممنوعیت شکنجه و مجازاتهای مشابه فیزیکی و روحی، ممنوعیت بردگی، کار اجباری، ممنوعیت زندانی شدن به خاطر عدم توانایی در اجرای تعهدات مالی، حق رعایت حقوق در قوانین کیفری، آزادی فکر، وجدان و آیین و دین. به هر حال می‌توان گفت نمی‌توان نشان داد که حتی دموکراسی‌های با ثبات و مردم سالار نیز در طی دوران برخوردهای مسلحانه بتوانند از حقوق مردم خود کاملاً حفاظت نمایند. قطعاً جنگ برای حقوق بشر زیان آور است اما صلح نیز یکی از پیش شرطهای بهره‌مندی کامل از حقوق بشر محسوب می‌شود. اما به هر حال این بدان مفهوم نیست که از لحاظ مفهومی حقوق بشر بدون صلح وجود ندارد.

دست‌آورد

صلح و حقوق بشر دو ارزش مستقل و در کنار یکدیگر هستند و نمی‌توان یکی از آنها را زیر مجموعه آن دیگری قرار داد اما در نظام سیاست بین‌الملل که مبتنی بر تفکر وستفالی است این سیاست بین‌الملل است که حاکم می‌باشد و حقوق بشر چندان اولویت و رحجان مشخص در مقام عمل ندارد. در چنین نظامی احترام و رعایت حقوق بشر به روشنی به صلح منتهی نمی‌شود پس صلح و حقوق بشر مجموعه ارزشهای جداگانه هستند یکی از آنها می‌تواند بر دیگری دارای تقدم باشد به این معنا که نقض فاحش حقوق بشر خطر وقوع برخوردهای بین‌المللی را افزایش می‌دهد. به نظر می‌رسد که نبود صلح چه ملی یا بین‌المللی بهره‌مندی از حقوق بشر را کلی یا جزئی به خطر می‌اندازد. حقوق بشر در هر سه نسل خود لازمه صلح است. حقوق مدنی و سیاسی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی رابطه متفاوت هر یک را با صلح مشخص می‌سازد. حقوق مدنی و سیاسی جز جدایی‌ناپذیر صلح می‌باشد حق آزادی بیان، آزادی اندیشه و آیین اجتماعات و یا تامین امنیت افراد و حق انتخابات تسهیل‌کننده راه صلح حداقل در سطح ملی و سپس بین‌المللی است. به همین ترتیب حقوق اقتصادی و اجتماعی نیز در وضع

وابستگی متقابل با دموکراسی قراردادارند. فقدان فاحش حقوق مدنی و سیاسی نیز صلح را به مخاطره می‌اندازد و نهایتاً جامعه را به سمت تنش و برخورد می‌کشاند. از طرف دیگر صلح نیز شرط لازم و نه کافی برای حفاظت از حقوق اقتصادی و اجتماعی است. جنگ نیز هرگز نمی‌تواند برای توسعه حقوق بشر خوب باشد مثلاً امری که برای گسترش تسلیحات و سلاحهای اتمی خوب باشد قطعاً برای حقوق بشر بد است.

نسل سوم حقوق بشر نیز به ویژه حق توسعه، حرکت در راستای صلح مثبت است. اعلامیه حق توسعه درصدد ایجاد حرکتی فراتر از روش‌های سنتی در زمینه حقوق بشر است. این نسل حقوق بشر در جستجوی ایجاد احترام برای حق هر فرد برای انسان بودن می‌باشد. حق ملت‌ها برای خود مختاری به مفهوم حق تصمیم‌گیری آزاد نیز در همین راستا قرار می‌گیرد. این درحالی است که مفاهیم حقوق بشری و آزادی‌های اساسی غیرقابل تقسیم و به هم وابسته‌اند. صلح و امنیت بین‌المللی نیز عوامل ضروری برای تحقق حق توسعه می‌باشد. ایجاد برابری فرصتها برای توسعه امتیاز ویژه ملت‌ها و افراد است که ملت‌ها را به وجود می‌آورند. بنابراین، منابع آزاد شده از طریق خلع سلاح باید به توسعه اقتصادی و اجتماعی و رفاه کلیه ملت‌ها به ویژه کشورهای در حال توسعه تخصیص یابد، ضمن اینکه تلاشهای بین‌المللی به منظور ترویج و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی باید با تلاشهای ایجاد یک نظم نوین بین‌المللی اقتصادی همراه باشد. ❖

منابع

Alston, Philip, (1982), "A Third Generation of Solidarity Rights: Progressive Development or Obfuscation of International Human Rights Law?" *Netherland International Law Review*, XXIX, (3), 367-309

Bojras, Juris (1992), "The Citizenship and Human (Rights) Regulation in the Republic of Latvia", *The Finish Yearbook of International Law*, Vol.3, pp. 331-332.

Cohen, C.A, (1986), "The Right and Duty of Resistance", *Human Rights Journal*, 1, (4), 441-516.

Donelly, Jack, (1985), " In Search of the Unicorn: The Jurisprudence and Politics of the Right to Development", *Californian Western International Law Journal*, 15, 473-509.

Doyle M.W., (1983), "Kant, Liberal Legacy, and Foreign Affairs, *Philosophy and Public Affairs*, 12, 20535.

Farer, Tom J. and Felice Gaer, (1993), " The UN and Human Rights: at the End of the Beginning", in Adam Roberts and Benedict Kingsbury (eds.), *United Nations. Divided World*, 2nd edn. Oxford: Clarendon Press, 240-44.

General Assembly Resolution (1973), 3103 (XXVIII), 12 December Article3.

Humphery, John (1984), *Human Rights and the United Nations: A Great Adventure*, Dobbs Ferry, and Oceania. 11-19

Lopatka, Adam (1980), " The Right to Live in Peace as a Human Right, *Bulletin of Peace Proposals*, 11, (4), December, 360-369

Marks, Stephen (1980), " The Peace-Human Rights- Development Delicate" *Bulleting of Peace Proposals* (OS/0), XI, (4), 339-40

Nzouankeu, Jacques, (1991), " The African Attitude to Democracy", *International Social Science Journal*, 43, 376-7

UNESCO, 18 C /11.7, 1974.